حکمت کشفی

زارعی، سعدالله

سیدجعفر دارابی کشفی در سال 1911 هجری قمری در استهبان (شهری در بخش شرقی استان فارس) متولد شد. پدر او سید یعقوب از علمای مشهود شهر مجاور زادگاه او «داراب» بود، از همین رو دوران طفولیت سیدجعفر در آن دیار گذشت. او با فوت پدر (در سال 8911 قمری) به همراه مادرش به استهبان بازگشت و تا پانزده سالگی که در کنار مادر برخی از دروس مقدماتی حوزه علمیه را آموخت، در این شهر ماند.

سیدجعفر در سال 1206 ه.ق برای ادامه تحصیل راهی «یزد» شد و پس از پنج سال اقامت در این شهر، راه نجف را در پیش گرفت. برجسته‏ترین استاد او در این مقطع مرحوم آیت‏الله سیدمحمد بحرالعلوم (5511-2121) بود اما جدیت و هوش سرشار سیدجعفر به زودی او را به کرسی استادی رساند و بزرگان نجف او را با عناوین «فقیهی اصولی»، «عارف» و «حکیم» یاد می‏کردند.

مقطع اول حضور او در نجف با قدرت گرفتن وهابیت در عربستان و عراق همزمان شده بود. در این دوره، شاهد آشوب‏های فراگیر «پیروان محمدبن عبدالوهاب» در شهرهای مقدس شیعیان در عراق هستیم. این وضعیت برای سیدجعفر کشفی غیرقابل تحمل بود، از این رو او در سال 1221 ه.ق نجف را ترک کرد و به ایران آمد اما این بازگشت چندان به دراز نکشید و 8سال بعد، بار دیگر، راهی نجف اشرف گردید و سه سال دیگر در آنجا ماند و گویا در سفر دوم، تدریس را رها کرده و یکسره به تفکر و مسایل عرفانی سپری کرده است. در این سال‏ها وی گویا در واکنش به اعتقادات شیخیه (شیخ احمد احصایی) که آن روزها خیلی رواج داشته است، رساله «الرق المنشور فی معراج نبینا المنصور» را می‏نویسد و در آن اثبات می‏کند که معراج پیامبر که قرآن از آن خبر داده، جسمانی بوده است. او البته در این رساله، اشاره‏ای به فرقه شیخیه نمی‏کند.

سید در سال 2321 ه.ق، برای همیشه عراق را ترک می‏کند به ایران باز می‏گردد... ولی او ابتدا شهر خاصی را برای اقامت خود انتخاب نمی‏کند و به صورت دوره‏ای در اصفهان، یزد و استهبان به سر می‏برده است.

با توجه به اوضاع نابسامان زمان زندگی سیدجعفر از نظر فرهنگی و سیاسی او در هر شهر پیش از آن که شهرتی به هم بزند و به گفته خودش برای دوری جستن از مریدی و مرادی و به دلیل ناراحتی‏اش از فتنه‏های فرهنگی که مردم را به وادی افراط و تفریط کشانده است، مکان حضور خود را تغییر داده است.

کشفی پس از گذشت یک دوره حضور کوتاه مدت در چند شهر، به دعوت «محمدتقی میرزا» (حسام‏السلطنه) والی بروجرد که ظاهرا بین آنها سابقه دوستی و ارادت بوده است، راهی بروجرد می‏شود و تا آخر عمر در این شهر می‏ماند. حاصل حضور او در «بروجرد» نوشتن مهمترین رساله‏های علمی بوده است که «کفایة‏الایتام»، «اجابة‏المضطرین»، «میزان‏الملوک» و «تحفة‏الملوک» از جمله آنان است.

مرحوم سیدجعفر دارابی کشفی حداقل 18جلد کتاب نوشته است ولی تاکنون تنها دو جلد از آن (تحفة‏الملوک و اجاته‏المضطرین) چاپ شده است. او 12پسر و سه دختر داشت و اکثر پسران او، از فقهای صاحب نام زمان خود شدند.

هم اینک نوادگان مرحوم کشفی در شهرستان‏های داراب، استهبان، لار، شیراز، قم، بروجرد و تهران سکونت دارند و نوعاً از وجهه اجتماعی بالایی برخوردارند.

کشفی در نگاه بزرگان

مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «کرام البرره» (جلد 1 صفحه 241) درباره سیدجعفر کشفی نوشته است: «او را آثاری است که گویی چون خورشید درخشنده‏ای در پیشانی روزگار می‏درخشد که از آنهاست «تحفة‏الملوک» فارسی که چون آن در سیر و سلوک و تعدیل قوای عقل و جهل نوشته نشده است.»

مرحوم علامه علیاری در جلد دوم «بهجة‏آلامال» (صفحه 507) در مورد آثار مرحوم کشفی نوشته است: صاحب التفسیر الذی لیس له نظیر بل هو کالاکسیر.

سیره‏نویسان از جمله محمدحسن خان اعتمادالسلطنة در کتاب «التأثر و الاثار»، میرزا فرصت شیرازی در «آثار عجم»، میرزا حسن حسینی فسایی در «فارسنامه ناصری» شیخ آقا بزرگ تهرانی در «اعلام‏الشیعه» و معصوم علیشاه در «طرایق الحقایق» از او به نیکی یاد کرده و علم و فقاهت او را ستوده‏اند. همچنین دکتر هانری کربن؛ شرق‏شناس مشهور در کتاب «تاریخ فلسفه در اسلام» و عبدالهادی حائری در «نخستین رویارویی اندیشه‏گران با دورویه تمدن برژوازی غرب» به اندیشه فلسفی او استناد کرده و او را گرامی داشته‏اند. حائری در تحلیل عمیق خود، کشفی را «مجتهدی اصولی» که حکومت را از آن «مجتهد شایسته» می‏دانسته و در عین حال به خاطر مصلحت جامعه قربانی کردن اصول بنیادی برای از بین بردن نابسامانی و تباهی را جایز می‏شمرده، یاد کرده است.

زمانه مرحوم کشفی

مرحوم کشفی دو سال قبل از مرگ کریم خان زند، متولد شده و دو سه سال پس از روی کارآمدن ناصرالدین شاه قاجار از دنیا رفته است. بنابراین، دوره حیات او با کشمکش‏های فراوانی در عرصه سیاست و قدرت در کشور، همراه بوده است.

اما باید گفت رخدادهای دوره زند و قاجار تابعی از شرایط پس از «صفویه» است. پس از آخرین شاه سلسله صفوی، نادرشاه افشار ظهور می‏کند که برخلاف سلسله صفوی به مذهب به طور کلی و مذهب شیعه بخصوص اهمیت نمی‏داده و گویا دشمنی هم می‏ورزیده است. رویه اقتدارطلبانه و کشورگشایانه، نادرشاه، عملاً جایی برای سلوک علما باقی نگذاشت و عملا روحانیت در دوره او مهجور بودند.

طی دوره‏ای 30ساله، کریم خان وقت زیادی صرف اصلاح هرج و مرج حاکم بر ایران کرد و از سوی دیگر، نفوذ علما در دستگاه زند آنقدر نبود که بتوان بر آن نام مشارکت علما یا اعاده موفقیت آنان نهاد. با مرگ کریم‏خان زند، بار دیگر هرج و مرج سراسر ایران را فرا گرفت و در هر بخش از کشور، یک خان زند ظهور کرد و عملا ایران به «ملوک‏الطوایف» سپرده شد اینگونه که به زودی ایل قاجار که توسط کریم خان تارومار شده بود با تجهیز خود و تجدید قوا توانستند بازماندگان زند را یکی یکی از سر راه خود بردارند و قدرت را به دست گیرند.

اما آقا محمدخان قاجار و سلاطین پس از او که هر کدام برای دوره کوتاهی قدرت را به دست می‏گرفتند عملا نتوانستند آرامش و امنیت به وجود آورند بخصوص در دوره فتحعلیشاه قاجار که عمده عمر مرحوم کشفی در دوره این شاه قاجار سپری شده است. دو جنگ بزرگ میان ایران و روس اتفاق افتاد و صفحات شمالی کشور از ایران جدا شد. در همین دوره شخصیت‏های برجسته چون قائم مقام فراهانی و میرزا تقی‏خان امیرکبیر، با توطئه و خیانت شاهان قاجار به خون در غلتیدند و از صحنه سیاسی ایران محو شدند این دو موضوع (جنگ خارجی و فتنه داخلی) بیان‏کننده شدت وخامت زمانه زندگی مرحوم سیدجعفر کشفی است.

در واقع سیدجعفر در دوره‏ای می‏زیست که مجتهد نه در حکومت و نه در میانه مردم از «قرب» لازم برخوردار بود، شاید از همین روست که سیدجعفر وقتی با فتنه وهابیت در نجف مواجه می‏گردد، آنجا را به سوی ایران ترک می‏کند ولی در ایران هم نمی‏تواند بماند بار دیگر راهی نجف می‏شود و در نهایت در یک شهر کوچک و دور از چشم «جویندگان علم و معرفت» عمر را سپری می‏نماید.

آراء و نظریات سیدجعفر کشفی

سیدجعفر دارابی کشفی، مثل هر حکیم تاریخ ایران «ذوالفنون» بوده و لذا در اکثر عرصه‏های علمی صاحب اثر یا آثاری است او گاهی دست به قلم برده و در مقام یک عارف «سنابرق» را برای شرح دعای رجبیه نوشته، او در دعوای کلامی دوره شیخیه، رساله «الرق المنشور فی معراج نبینا المنصور» تحریر کرده است. و نیز کتاب‏های «میزان‏الملوک و الطوایف و صراطالمستقیم فی‏سلوک الخلائف» و «تحفة‏الملوک» را در حوزه اخلاق و اندیشه سیاسی به زبان فارسی مکتوب کرده است. در مجموع به نظر می‏رسد سیدجعفر اگر چه از زندگی و مردمان و جریان سیاسی فرهنگی حاکم بر ایران دوره خود، به شدت ملول و گوشه‏گیر است اما در عین حال از ارایه نسخه شفابخش برای محیط و مردمش دریغ نمی‏ورزد.

1-نظریه مرحوم کشفی در باب حکومت

اجزاء تبیینی مرحوم کشفی در باب حکومت به گونه‏ای است که در نگاه اول به نظر می‏آید از انسجام و پیوستگی لازم برخوردار نیست چرا که نظریه او از یک سو به نظریه قائلان به «ولایت انتصابی عامه فقها» شبیه است و از طرفی و از جمله در کتاب دیگر خود با حاکمیت دوگانه سیاسی که یک وجه آن را شاه و وجه دیگر آن را علما تشکیل دهند، موافقت داشته است.

اما با دقت بیشتر در آثار مرحوم کشفی به وضوح در می‏یابیم که محبوب و مطلوب او «ولایت فقیه» بوده ولی چون اوضاع زمانه و تفرقه میان علما را مناسب این موضوع نمی‏دانسته به حداقل که تفکیک میان حوزه سلطانی از حوزه علمی در حکومت است رضایت داده است و این فقط او نیست که به چنین اقتضایی تن داده، بلکه بیش از او مرحوم میرزای قمی در کتاب «جامع الشتات» از دیدگاه دومنصبی حمایت می‏کند و با صراحت بیشتری از «دو مرجع سیاسی و دینی» سخن می‏گوید. در همین دوره، مرحوم کاشف‏الغطاء از «ولایت علمی» که منظورش ولایت فقهاست دم می‏زند و فقیه را صاحب ولایت می‏داند ولی در همان حال کاشف‏الفطاء اوضاع را آماده برای این کار نمی‏بیند و در نهایت به «سلطان مأذون از طرف فقیه» می‏رسد. شاید در میان علمای برجسته آن عصر، تنها مرحوم محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) بود که درباره اذن فقیه به سلطان تردید داشت و در هر حال این منصب را حق فقیه می‏دانست.

مرحوم کشفی، حکمت را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‏کرد و ولایت و حکومت را در ذیل حکمت عملیه قرار می‏داد و به این جهت می‏توان با قاطعیت گفت که او فقیهان را صاحبان حکمت عملیه و طبعا شایسته حکومت تلقی می‏کرده است.

2-نظریه مرحوم کشفی درباره صوفیه

صوفیگری یک جریان فکری بود که رواج آن به دوره صفوی باز می‏گردد. این جریان مکرر در دوره قاجار که صحنه سیاسی با ناکامی‏های زیادی در عرصه رقبای خارجی و مخالفان داخلی همراه بود، گسترش بیشتری پیدا کرد چرا که از سوی دستگاه سیاسی قاجار بخصوص در دوره محمد علیشاه حمایت جدی می‏شد. در این دوره بقاع شیخ فریدالدین عطار در نیشابور و شیخ محمود شبستری به شدت مورد توجه قرار گرفت و اشعار آنان رواج زیادی داشت. اما مهمترین ویژگی صوفیه در این دوره عافیت گزینی و عزلت‏گرایی بود. با توجه به مبانی که مرحوم سیدجعفر کشفی از مردم و زمانه نالان بود و از آنان دوری می‏گزید، عده‏ای، او را صوفی پنداشته‏اند در حالی که او خود در صفحه دهم جلد اول «تحفة‏الملوک» می‏گوید:

«من آتی الناس بمالا یعرفون قالوا فیه مالا یعلمون؛ یعنی هرکسی که سخن بگوید با مردم به طریقه‏ای که آن طریقه را نمی‏شناسند و نمی‏فهمند، پس مردمان می‏گویند در حق او چیزهایی که نمی‏دانند یعنی نسبت کفر، تصوف و ادعای الوهیت، نبوت و امامت به آن کس می‏دهند.»

کشفی، متصوفه را متهم می‏کرد که پوسته دین را گرفته و مغز آن را رها کرده‏اند، او برخلاف آنان که تکلیف را تا رسیدن به حق روا می‏دانستند، تکلیف را تا دم مرگ، میراث نبی آدم می‏شمرد.

مرحوم کشفی، متصوفه را «متوسلین به شیطان» و «وانهادگان دامان ائمه اطهار» که «در فتنه و فساد را گشوده‏اند» و ریاضیات شیطانیه می‏کشند، معرفی کرده است. او مکتب تصوف را نقطه مقابل مکتب اهل بیت و ابیات تفرقه در میان علما می‏دانست و معتقد بود، آنان: «اساس دین و طریقیه‏ی پیغمبر خود را برهم زدند و زیر و بالا کردند و خود را و سایر مردم را از راه خداوند دور داشتند و علمای حقانی و مجتهدین روحانی را بد نام کردند و چشمه‏های علوم دینی و معارف اخروی و ابراز سنگ و کلوخ کردند.»(1)

3-نظریه کشفی دو باب حکمت

حکمت در نظر کشفی با آنچه امروز فلسفه خوانده می‏شود، تفاوت‏های مهمی دارد. از نظر مرحوم سیدعفر کشفی «حکمت» از طریق زهدگرایی و رغبت در آخرت و عشق به حق‏تعالی حاصل می‏شود بنابراین قوه حکمیه مرحوم کشفی نه در مغز و استدلالات روانی انسان بلکه در قلب و سیر و سلوک‏های درونی قرار دارد در واقع حکمت مرحوم کشفی با «کشف و الهام» به دست می‏آید و اصولا سیدجعفر دارابی به همین دلیل «کشفی» خوانده شده است.

او در یک نسبت‏سنجی، موءمنان را به سه گروه تقسیم می‏کند 1-اهل تعلم و مجادله حسنه. او معتقد است این گروه از کلمات قرآن و احادیث فقط بهره لفظی، ادبی و تفسیری می‏برند و به درون راه ندارند 2-اهل هدایت و موعظه. او می‏گوید اینگروه بهره تأویل دارند و مراد و منظور آیه و حدیث را درمی‏یابند 3-اهل حکمت و نور. کشفی معتقد است این گروه برترینند چرا که بهره فهم و غور نمودن در اسرار آیات و روایات را به دست می‏آورند. مراحل سه‏گانه مرحوم کشفی عبارت اخری علم الیقین، عین الیقین و حق‏الیقین است که پیش از این، در بیان متکلمین اسلامی وعرفانی بزرگ آمده بود.

فلسفه رایج از نظر او حکمت نیست بلکه در ردیف جدل است. از همین رو او فلسفه یونان را توام با خطا می‏دانست و به دلیل این که در «حکمت» قرانی (و من یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً) خطا راه ندارد، آن را با حکمت، مباین می‏دانست. او می‏گفت: «فلاسفه یونان که پیش از زمان خاتم‏النبیین بودند، با «تفکر و تکسب» بر حقایق اشیاء وقوف پیدا می‏کردند نه به تصفیه قلب و تزکیه نفس کردن و اگر در بعضی از آنان به طریقه تصفیه و ریاضیات بوده، به ریاضاتی بوده است که طریقه آن نیز به تکسب و تفکر و نظر خود یافته و صحیح دانسته بوده‏اند، نه آن که به قاعده شریعت انبیاء و رسلی که به سبب صفای قلب و بودن و جهاد ایشان هرگز خطا در حق ایشان متصور نمی‏شود.»(2)

بدبینی او به فلسفه یونان به آنجا می‏رسد که ورود آن به قلمرو اسلامی را توطئه بنی‏عباس «به منظور دور نگهداشتن مردم از حکمت واقعی می‏داند و با نامگذاری آن به حکمت مخالفت می‏کند. او می‏گوید: زعملی که اول آن حقیقتی نداشته و محفوظ ازخطا و خلل نبوده است و هیچ ربطی به معنای حکمت و مقصود از علم لدنی نداشته است... و ناقل آن غیرضابط و غیرعادی بوده است و بعد به حکم سلطان جابری و غرض فاسدی تدوین یافته... چگونه می‏توان رسم آن را علم حکمت گزارد»(3)

مرحوم کشفی، حکمت را از مقداری علم نمی‏داند از نظر او علم، معرفتت به ظاهر است در حالی که حکمت معرفت به مواطن.»

4-عقل در اندیشه مرحوم کشفی

در میان متکلمین درباره عقل و خاستگاه و شعاع آن و نسبت آن با شرع، بحث‏های فراوانی درگرفته است در این میان مشائیون (فارابی، بوعلی و...) عقل را جدای از شرع و در عین حال، یکی از مستندات مستقله‏ی احکام شریعت محسوب می‏کردند و بعضی دیگر (از جمله پاره‏ای ازعرفا) عقل را «جزوی» دانسته و برای آن اصالت قایل نبودند.

به نظر می‏رسد که تفسیر مرحوم کشفی از عقل و دایره‏ی آن با هیچ کدام از موارد بالا انطباق نداشته باشد. به عقیده کشفی در بسیاری از آیات و روایات از عقل نظری به ایمان، از عقل عملی به عمل صالح و از تبعیت دومی از اولی به اخلاص تعبیر شده است.

کشفی، علم را در ذیل «حکمت نظری» قرار داده و آن را به سه بخش تقسیم می‏کند: 1-علم اعلی، مراد او از علم اعلی علوم مربوط به الهیات بمعنی الاخص، عقول و نفوس است 2-علم اوسط، منظور او آن نوع علمی است که از حیث عقلی بتواند از ماده جدا باشد، هرچند به شکل وجودی مادی باشد علم ریاضی و علم منطق از نظر او در ذیل این نوع از علم قرار دارد 3-علم ادنی، منظور کشفی ازعلم ادنی آن علومی است که هم از حیث عقلی وهم از حیث وجودی مادی باشد او زمین و آسمان و اجزاء آنها را داخل در این قسم از علم می‏داند.

مرحوم کشفی، عقل را بر مبنای آموزه‏ی و حیانی «اول مخلوق» می‏دانست که مظهر صفات و آثار کمال خداوندی است و از نقثص و عیب بری است. او عقل را در همه صفات جز دو صفت «قدمت» و «وجوب» با خداوند همسان می‏دانست. این البته به گونه‏ای میراث علمی مرحوم ملاصدرا هم محسوب می‏شود و لذا می‏توان حدس زد که مرحوم کشفی از نگاه فلسفی تا حد زیادی تحت تأثیر مرحوم ملاصدراست اما البته، نه همه آنچه می‏گوید با گفته‏های مرحوم ملاصدرا انطباق دارد و نه همه گفته‏های فلسفی- عرفانی ملاصدرا را می‏توان در آثار کشفی ملاحظه کرد.

در این بین نقطه جالب توجه در آثار مرحوم کشفی این است که او عقل را زومراتب نمی‏داند و بر مبنای «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» همه موجودات را ناشی از صادر اول می‏داند و بدون صادر اول بر تن هیچ مخلوقی لباس خلقت نمی‏پوشاند.

در واقع مرحوم کشفی دامنه عقل فلسفی را تا آنجا بسط می‏داد که از عقل چیزی باقی نمی‏ماند! یعنی وقتی مدرکا عقلیه را همان آموزه‏های وحی مصرفی می‏کند و معتقد به وحدت کامل این دواست، باید پرسید پس عقل جزوی چیست؟ خطوط فاصل وحی و عقل کجاست؟

در واقع، آنچه از این بخش از اندیشه مرحوم کشفی فهمیده می‏شود این است که عقل در نظر او، نه جزوی است آنگونه که فلاسفه مضرب زمین به آن معتقدند و نه دارای حوزه‏ای جداگانه از وحی است آنگونه که بسیاری از حکمای اسلامی نظیر مرحوم فارابی، بوعلی و ملاصدرا به آن اعتقاد دارند. ما با بررسی کتاب ارجمند «تحفة‏الملوک» اینگونه می‏فهمیم که او، اولا عقل جزوی را در ذیل علم قرار می‏دهد، نه عقل. ثانیاً عقل در همان حوزه شروع سیر می‏کند. دراین حالت ادراک آنچه مرحوم کشفی گفته‏است به غایت دشوار است.

او در تحفة‏الملوک (ج یک صفحه4) گفته‏است: «رسل و انبیاء و ائمه هدی (علیهم‏السلام) و هرجا هرچه فرموده‏اند، بیان و توضیح حکم و نور عقل بوده‏است و از برای کسانی که به سبب ضعف عقل، به خودی خود ؟ نمی‏شدند و نمی‏فهمیدند».

5- مرحوم کشفی و فقیه فقه

دیدگاه مرحوم کشفی به فقه و فقیه، اگرچه به طور کلی از «سنت مألوف» حوزه‏ها پیروی می‏کند ولی دارای نکته‏های بی‏بدیل و نویی نیز هست، کشفی، فقه را در ذیل «حکمت عملی» قرار می‏دهد و اطلاع از همه اجزاء علمیه را برای «فقیه» لازم می‏شمرد. او معتقد است مجتهد را نمی‏توان به جامع و متجزی تقسیم کرد چرا که اطلاق جامع به اعتبار استنباط فقیه نیست بلکه به اعتبار واجدبودن قوه استنباط است. او از این نکته نتیجه می‏گیرد که فقیه همان حکیم است که جامع است وحکیم همان فقیه است، چون در بخش «عملی» آن باید فقیه باشد.

او در تبیین منظور خود استدلال می‏کند:

«چون حقایق و حکم اعمال بسیار خفی است لذا زیاده بر عقل جزئی عقلا و حکما فقیه محتاج است در اظهار و بیان آنها به عقل کل که شارع است.»

کشفی می‏افزاید: «مقدمه‏بودن و لازم بودن حصول و فعلیت برخی از اقسام حکمت، از قبیل علم الهی امری است بدیهی و غیرقابل انکار همچنین معین بودن فعلیت سایر اقسام آن خصوصا ریاضی که مدخلی تام در ریاضت، تربیت و تندی ذهن دارد.»

فقیه در اصطلاح مرحوم کشفی، کسی است که علاوه بر «فقه» بر سایر علوم و اقسام حکمت که از جمله آن «سیاست مدن» است، تسلط دارد. این دیدگاه در تطابق میان معاصران او از جمله مرحوم میرزای قمی و مرحوم ملااحمد نراقی بسیار نو هست. در واقع کشفی از یک سو حکومت در دوره غیبت را متعلق به فقیه می‏داند و ازسوی دیگر، لازمه فقیه بودن را تسلط بر شرایط محیطی از جمله مسائل سیاسی ارزیابی می‏کند.

اگر دقت کنیم می‏بینیم که همین نگرش با مقدار کمی تفاوت، اساس ایجاد حکومت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه توسط حضرت امام خمینی را تشکیل داده‏است. حضرت امام هم معتقد بود مجتهد کامل کسی است که علاوه بر «علوم معهود» و «مصطلح» در حوزه‏ها، از آنچه در دنیا می‏گذرد اطلاع داشته‏باشد و توانایی اداره جامعه دوره خود را داشته‏باشد. این البته، با آنچه مرحوم کشفی می‏گفت کمی تفاوت دارد چرا که مرحوم کشفی احاطه بر علم ریاضی را هم از شرایط یک فقیه می‏دانسته، درحالی که حضرت امام روی توانایی مجتهد در اداره یک کشور اسلامی و حتی غیراسلامی انگشت می‏گذاشت.

تفکر فقهی مرحوم سیدجعفر کشفی به طورکلی تابعی از نظرگاه او درباره «حکمت» بود. او حکومت را از شئونات حکیم برمی‏شمرد و از او به گونه‏ای به ارائه تعریف می‏پرداخت که از صدور و ذیل آن «فقیه» حاصل می‏گشت. این آمیختگی از آنجا برمی‏خاست که او عقل و وحی را مدغم در یکدیگر می‏دانست که از «صادر اول» منشأ می‏گیرد. کشفی در دوره خود «در یتیم» بود که در آن عصر همتایی برای او نبود. شاید کشفی امروز را با «شهود و کشف» دیده بود که علی‏رغم تیره و تاربودن زمانه خود، «تحفة‏الملوک» را به رشته تحریردرآورد.

ذکر این نکته لازم است که در نوشتن این مقاله، بهره فراوانی از کتاب «اندیشه سیاسی سید جعفر کشفی» نوشته دانشمند محترم جناب آقای «عبدالوهاب فراتی» برده‏ام. این کتاب درسال 1378 توسط مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به چاپ رسیده‏است.

پی نوشت‏ها:

1- تحفة‏الملوک، ص7.

2- همان، ص58.

3- همان، ص60.